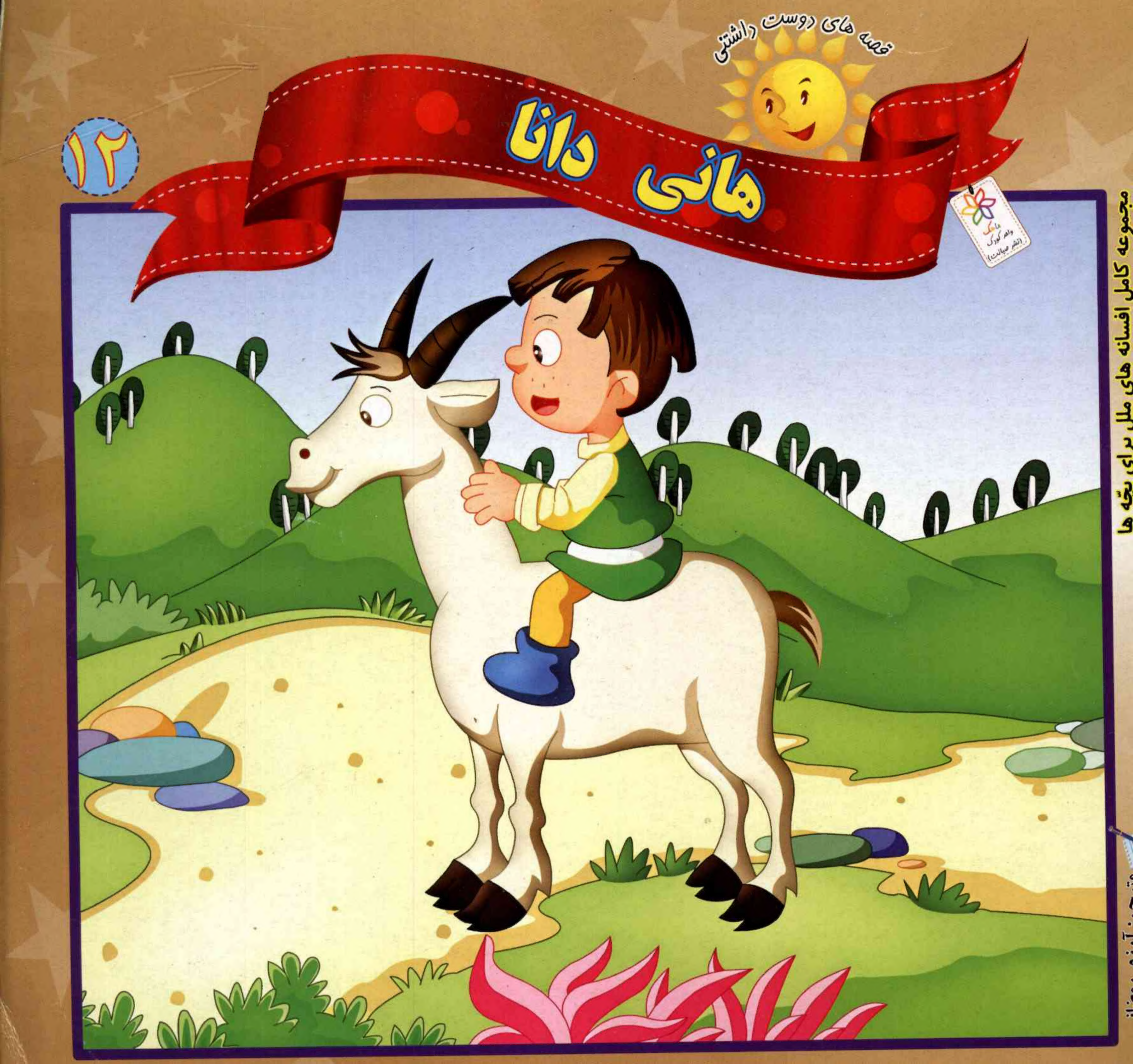

قصه های دوست داشتنی
۱۲
هانی دانا
ماهک
واحد کودک
(نشر صیانت)
مجموعه کامل افسانه های ملل برای بچه ها





هانی دانا

سرشناسنامه : محمدپور، علی، ۱۳۶۰، گردآورنده
عنوان و نام پدیدآور :هانی دانا /بازنویسی و تصویرگر علی محمدپور؛ مترجم آرزو رمضانی.
وضعیت نشر : مشهد، نشر صیانت، ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری : ۱۲ ص.:مصور (رنگی)
فروست : مجموعه کامل افسانه‌های ملل برای بچه‌ها .قصه‌های دوست داشتنی؛ ۱۲
شابک : ۱-۰۱۰-۲۵۵-۶۰۰-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی : فیپا
یادداشت : کتاب حاضر گردآوری و ترجمه از منابع گوناگون است.
یادداشت : فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا
یادداشت : گروه سنی: ب،
موضوع : افسانه های عامه
شناسه افزوده : رمضانی، آرزو، ۱۳۵۶، مترجم.
رده بندی دیویی :۱۳۹۰هـ ۳۴۲م ۳۹۸/۲دا
شماره کتابشناسی ملی : ۲۵۱۱۱۹۹





نشر صیانت

کتاب های ماهک (واحد کودک نشر صیانت)

نام کتاب: هانی دانا

(قصه های دوست داشتنی) مجموعه کامل افسانه های ملل برای بچه ها

مترجم: آرزو رمضانی
بازنویسی و تصویرگر: علی محمدپور
لیتوگرافی و چاپ: گوتمبرگ
صحافی: حافظ
نوبت چاپ: اول

تاریخ چاپ: ۱۳۹۰
ناشر: صیانت
قطع: خشتی
تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه
تعداد صفحات: ۱۲
شابک:۱-۰۱۰-۲۵۵-۶۰۰-۹۷۸

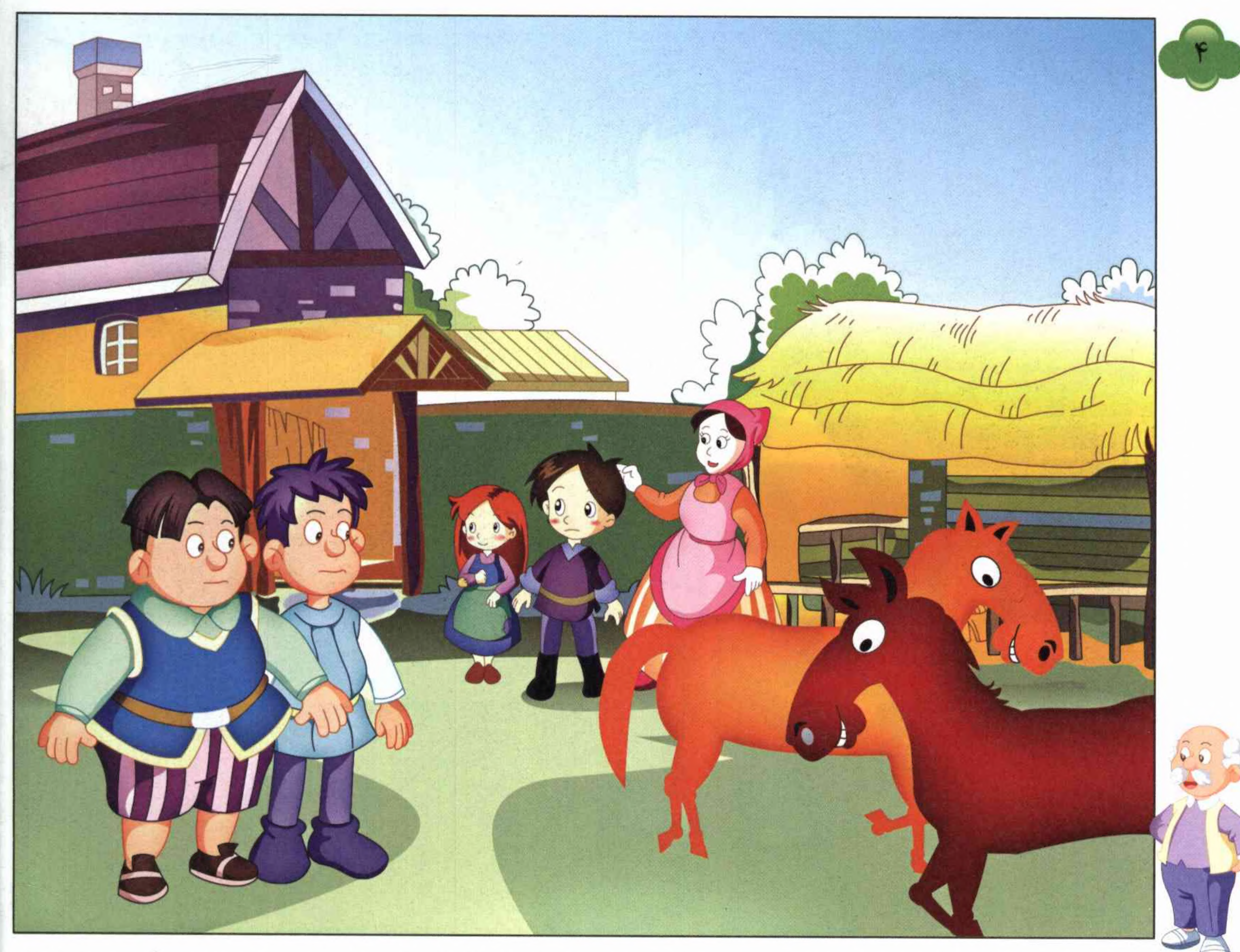
دفتر مرکزی، مشهد: ۳۴۲۸۲۳۳ -۰۵۱۱ ؛ ۳۴۳۹۲۴۳ -۰۵۱۱ دفتر تهران: ۶-۶۶۴۷۵۵۸۵ -۰۲۱

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است



در گذشته های دور در روستای سرسبزی ارباب پیری با سه پسرش زندگی می‌کرد. دو پسر اوّل ارباب فکر می‌کردند خیلی باهوش و زرنگ هستند. آن دو همیشه برادر کوچکشان را مسخره می‌کردند و دست می‌انداختند. اسم پسر کوچک «هانی» بود. برادرها به هانی می‌گفتند: «تو وقتی بزرگ شدی گدا می‌شوی چون خیلی نادان و بی عرضه هستی.»

یک روز خبر آمد که دختر پادشاه با خوش صحبت‌ترین پسر می‌خواهد ازدواج کند، هر کسی که می‌تواند خوب حرف بزند برای مسابقه حاضر شود. دو برادر بزرگتر با عجله شروع به کار کردند. آن‌ها می‌خواستند در این مسابقه برنده شوند. برادر اوّلی تمام کتاب‌های لغت را حفظ کرد تا وقتی حرف می‌زند از کلمه‌های مهم در حرف‌هایش استفاده کند. برادر دوّم هم همه‌ی کتاب های مقرّرات و داستان‌ها را خواند تا بتواند با حرف‌ها و داستان‌های جالب دختر پادشاه را سرگرم کند.



هر یک از برادران بزرگ‌تر می‌گفتند: «من در مسابقه برنده می‌شوم و با شاهزاده خانم ازدواج می‌کنم. من در آینده مرد خیلی ثروتمندی خواهم شد». پدرشان به هر کدام از آن‌ها یک اسب داد تا به شهر بروند و در مسابقه شرکت کنند. دو برادر قبل از رفتن روی لب‌هایشان روغن ماهی مالیدند تا بتوانند خوب حرف بزنند. خدمتکارها هم برای آن دو آب و غذا آوردند تا در راه اگر گرسنه شدند بخورند.



هانی در راه برادرهایش را دید و از آن‌ها پرسید: «کجا می‌روید؟» برادرها خندید و گفتند: «جایی که تو را راه نمی‌دهند. ما می‌رویم تا در مسابقه بهترین جوان خوش صحبت شرکت کنیم. هر کس که برنده شود با دختر پادشاه ازدواج می‌کند.» هانی با خوشحالی گفت: «من هم می آیم.» بعد پیش پدرش دوید و گفت: «به من هم یک اسب بدهید تا برای مسابقه بروم». پدرش خندید و گفت: «تو را که به قصر راه نمی‌دهند. بهتر است بروی دنبال بازی‌ات، تو که حرف زدن بلد نیستی». هانی گفت: «اگر به من اسب ندهید سوار بز می‌شوم و به قصر پادشاه می‌روم.»



هانی سوار بز شد و به طرف شهر براه افتاد. کنار جاده یک خرگوش در تله گیر افتاده بود که خرگوش را نجات داد تا به خانه‌اش برود. او از غذایی که برداشته بود به یک سگ بیچاره داد تا از گرسنگی نمیرد. هانی با خودش فکر کرد شاهزاده خانم هنوز سن زیادی ندارد برای همین باید برای او چند تا سرگرمی ببرم. در راه کلاغ مرده ای دید، آن را برداشت و در کیسه‌اش گذاشت. حتی از گل‌های کنار جاده مقداری برداشت و در جیبش ریخت. یک کفش کهنه هم پیدا کرد و در کیسه‌اش گذاشت.



از دور برادرهایش را دید و آن‌ها را صدا کرد. برادرهایش با دیدن او ایستادند و خندیدند. برادر بزرگ‌تر گفت: «تو برای چه آمدی؟. بهتر است برگردی. آن جا که بچّه های نادان را راه نمی‌دهند.» هانی گفت: «از کجا می‌دانید؟ شاید من برنده شدم!» برادرها خندیدند و گفتند. «آن چیست که در کیسه گذاشته‌ای؟».هانی گفت: «هدیه مخصوص من به شاهزاده خانم است». برادرها گفتند: «می‌ترسیم تو را زندانی کنند و بکشند. از بس که نادان هستی.»



دو برادر بزرگ‌تر با سرعت حرکت کردند و به قصر رسیدند. خیلی‌ها برای مسابقه آمده بودند. مردم منتظر بودند ببینند چه کسی در مسابقه برنده خواهد شد. خواستگارها یکی پس از دیگری وارد تالار قصر می‌شدند و سعی می‌کردند با حرف‌هایشان شاهزاده خانم را خوشحال کنند. اما آن‌ها چیز جالبی برای گفتن نداشتند. حوصله شاهزاده خانم سر رفته بود. دو برادر وقتی جلوی شاهزاده خانم رفتند دست و پایشان را گم کردند و هر چه را که حفظ کرده بودند از یاد بردند. اتاق تالار گرم بود و همه عرق می‌کردند و نمی‌توانستند حرف بزنند. دو برادر با شرمندگی از تالار بیرون آمدند.



هیچ کدام از شرکت کنندگان نتوانستند در مسابقه برنده شوند. در همین هنگام هانی سوار بر بز وارد تالار شد. نگاهی به اطراف کرد و گفت: «اینجا چقدر گرم است.» شاهزاده خانم گفت: «بله ما اجاق را روشن کرده‌ایم تا کباب درست کنیم.»هانی سریع کلاغ مرده را از کیسه اش درآورد و گفت: «خب پس پرنده من را هم کباب کنید.» شاهزاده خانم با دیدن کلاغ مرده خندید و گفت: «تو خیلی بامزه هستی. برای سُس کبابت چه کار می‌کنی؟» هانی از جیبش گل‌ها را بیرون آورد و گفت: «با خودم سس هم آورده‌ام.» شاهزاده خانم خیلی بیشتر خندید.



وزیران شاه جلو آمدند تا هانی را از قصر بیرون کنند یکی از آن‌ها فریاد زد: «تو چه پسر بی ادبی هستی. این‌ها چی است که با خودت آورده ای؟» شاهزاده خانم در گوش هانی گفت: «به حرف این‌ها گوش نکن این‌ها فقط بلدند اخم کنند و داد بکشند.» هانی گفت: «اتفاقاً از این سس‌ها برای وزیرهای محترم هم آورده‌ام.»: بعد مقداری از گل‌ها را روی صورت وزیر بزرگ ریخت. کفش کهنه را هم در آورد و گفت: «کسی که با عصبانیت حرف بزند باید این کفش کهنه را بپوشد.»

شاهزاده خانم از حرف‌های بامزه هانی خیلی خندید و گفت: «تا به حال این قدر نخندیده بودم. من از تو خیلی خوشم آمده است.»

هانی گفت: «خوشحالم که شاهزاده خانم از من خوشش آمده است. من می‌دانم که شما این‌جا را گرم کرده‌اید تا شرکت کنندگان در مسابقه از گرما نتوانند خوب حرف بزنند. من می‌دانم همه این‌هایی که آمده‌اند به خاطر شما نیامده‌اند بلکه می‌خواهند صاحب پول‌های شما بشوند اما من به ثروت شما کاری ندارم. اگر با من ازدواج کنید سعی می‌کنم همیشه شما را خوشحال کنم.» شاهزاده خانم خوشحال شد و گفت: «تو برنده مسابقه هستی.»

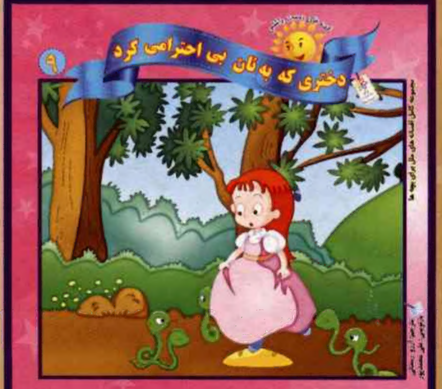


وقتی همه با خبر شدند که هانی برنده مسابقه شده است از تعجّب شاخ درآوردند. برادرهای هانی پیش او آمدند و گفتند: «ما را ببخش که فکر می‌کردیم تو نادان هستی. اما حالا فهمیدیم تو خیلی هم دانا هستی.» هانی و شاهزاده خانم زندگی خوبی را شروع کردند. هانی که حالا جانشین پادشاه شده بود برای مردم کارهای زیادی انجام داد. او دستور داد تمام بچّه‌ها به مدرسه بروند تا همه‌ی مردم کشور با سواد شوند. داستان هانی در تمام کتاب‌ها نوشته شد تا همه او را بشناسند.

مجموعه‌ی ۲ :

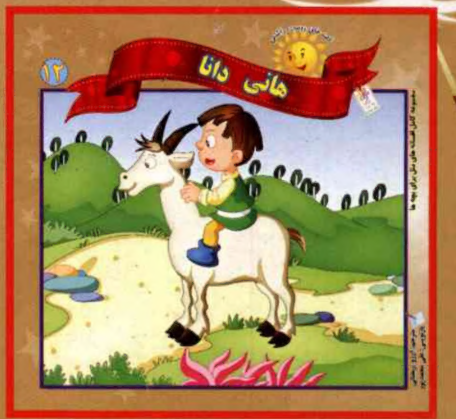
نشر **صیانت** مجموعه‌ی بزرگ **"قصّه های دوست داشتنی"** را علاوه بر جلدهای جداگانه، در بسته‌های ۶ تایی، در کنار سی‌دی انیمیشن داستان‌ها، و یک بازی جذاب و آموزنده هم منتشر کرده است.

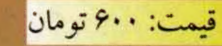














ISBN:978-600-255-010-1